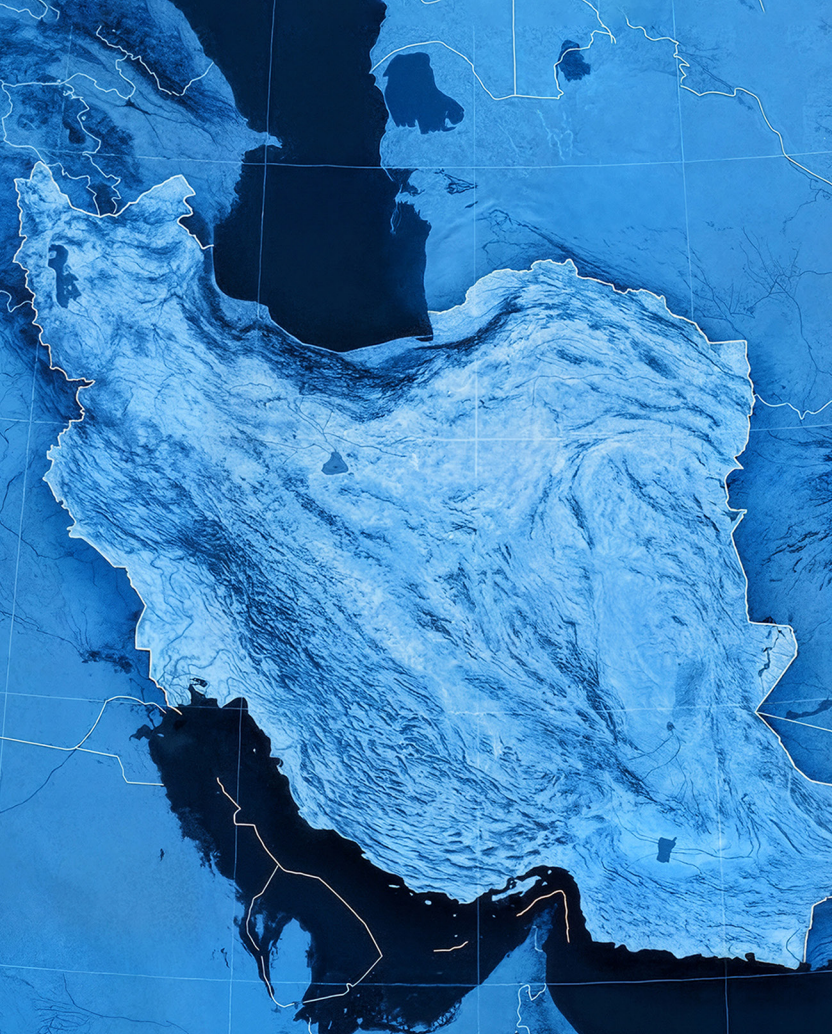




سرزمین میانه

یادداشت‌های
حکمرانی عماد



ماجرای زندگی در قلب کره زمین

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

مرکز مطالعات پیشرفت عماد تقدیم می‌کند:

سرزمین میانہ



مرکز مطالعات پیشرفت عماد



مرکز مطالعات پیشرفت عماد

سرزمین میانه ماجرای زندگی در ناف این زمین

ویراستار: احمد بیاتانی

مدیر هنری: سید علی فقیه

مدیر پروژه: علی رحیمی

فهرست

- ۸ _____ مقدمه
- ۱۲ _____ هشت چالش سکونت در سرزمین میانه
- ۱۳ _____ این جا مرکز جهان است یا میانه؟
- ۱۵ _____ لشکرکشی غرب و شرق برای فتح قلب تپنده مرکز
- ۱۶ _____ «مرکزِ مرکز» کجا باشد؟
- ۱۷ _____ چالش با مدرنیته: جهانی که دیگر به قلب تپنده سند تا نیل محتاج نیست!
- ۱۷ _____ اسرائیل بدسیرت
- ۱۸ _____ نفت و بندر، عامل ظهور قدرت‌های جدید در منطقه
- ۱۹ _____ با استبداد بجنگیم یا استعمار؟
- ۲۰ _____ چالش سخت با آینده



- ۲۴ _____ زیست‌بوم نوآوری سرزمین میانه
- ۲۴ _____ مقدمه
- ۲۶ _____ نکاتی درباره نوآوری و فناوری



- ۳۴ _____ پوست‌اندازی مدام نظم جهانی
- ۳۴ _____ مقدمه
- ۳۶ _____ تاریخچه نظم بریتانیایی
- ۳۸ _____ ماجرای نظم آمریکایی و نقش مقاومت ایران
- ۴۲ _____ نتیجه‌گیری

آیا تا به حال دیده یا شنیده‌اید که مغازه بین راهی پررونقی که سر جاده محلی قرار داشته، با کشیده شدن یک بزرگراه دورتر و عوض شدن مسیر آمد و شد مردم از رونق افتاده باشد؟

اوایل که بزرگراه جدید افتتاح می‌شود صاحب مغازه جاده قدیم سعی می‌کند به روی خودش نیاورد. اما به زودی نگرانی‌ها شروع می‌شود؛ چرا که به هر حال مشتری‌ها کم شده‌اند. او هنوز نمی‌خواهد تغییر را باور کند، پس به فروشنده مغازه غر می‌زند که زیاد خوش برخورد نیست و قفسه‌ها مرتب نیستند. ابتدا سیاست تشویقی برای او می‌گذارد؛ به او پورسانت می‌دهد، به او پیشنهاد مشارکت در سود فروشگاه می‌دهد، اما او در عوض بیشتر به سر و وضعش برسد، و قفسه‌ها را بر اساس اصول فروشگاه‌های معتبر بچیند. اما متوجه می‌شود که فروشنده حتی صبح‌ها دیرتر از قبل مغازه را باز می‌کند، عصرها هم زودتر مغازه را می‌بندد. مالک فروشگاه عصبانی می‌شود. فروشنده قسم می‌خورد که مشتری نیست؛ من اینجا فقط مگس می‌پرانم! اما صاحب فروشگاه باور نمی‌کند و او را اخراج می‌کند، و فروشنده جدید می‌آورد. تابلوی نئونی بزرگتر می‌زند، چراغانی می‌کند، و دستشویی‌های فروشگاه را سنگ مرمر می‌کند، و صابون مایع با بوی توت فرنگی در دستشویی می‌گذارد! به اتوبوس‌ها رشوه می‌دهد که از جاده قدیم بیایند، اما آنها قبول نمی‌کنند. بنابراین، اوضاع روز به روز بدتر می‌شود، تا اینکه یک روز بچه‌های ده مجاور شیشه‌های مغازه را می‌شکنند، و هفته بعد، یک چوپان سر ظهر، گوسفندهایش

را در سایه جلوی مغازه می‌خواباند...

صاحب مغازه مدام سعی می‌کند: شیک باشد، استاندارد باشد، فعال باشد و اصولی عمل کند. اما فروشگاه با شیب ملایم به قهقرا می‌رود، و متروکه و سرانجام ورشکست می‌شود.

این از آن وقایعی نیست که به راحتی با عوض کردن فروشنده و رنگ کردن در و دیوار مغازه و آوردن جنس‌های مردم پسندتر، یا تبلیغات علاج شود. فروشگاه موقعیت خود را از دست داده است. بنابراین باید فروشگاه به بزرگراه نقل مکان کند، یا قبل از احداث بزرگراه لابی کند تا بزرگراه به املاک او (جاده قدیم) نزدیک باشد، یا پول داشته باشد و بزرگراه بهتر و امن‌تر بسازد، یا با روش‌های چریکی و پارتیزانی بزرگراه جدید را ناامن کند، تا حاکمان بفهمند که نمی‌توانند منافع او را نادیده بگیرند.

این متن ۴۰۰ کلمه‌ای را چند سال قبل در ابتدای یک پادپخش تاریخ ایران و غرب آسیا که درباره کانال سوئز بود شنیدم. گوینده مدعی بود که در سده‌های اخیر، یک اتفاق این‌چنینی بر ایران ما آمده، و امروز مشکل اصلی ایران این است که دیگر موقعیت سابق چند هزار ساله خود را ندارد، و هر چقدر هم که ما سعی کنیم که شیک باشیم و اصلاحات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی داشته باشیم، اما جغرافیای سیاسی منطقه ما بالکل نابوده شده؛ ما باید از این منطقه برویم، یا بپذیریم که باید قبل از هر چیز ایده‌ای برای احیای منطقه مان پیدا کنیم. این یکی از عجیب‌ترین و کوبنده‌ترین شروع‌هایی بود که یک پروژه در ذهن من پیدا می‌کرد!

ماجرای همه ما از حدود سال ۱۵۰۰ میلادی شروع شد؛ وقتی

که در این سوی دنیا برای اولین بار نیروی متجاوز، از طریق دریا وارد سرزمین‌های ما شد و بعد هم دنبال عمق خاکی سرزمین ما نبود، بلکه راه‌های دریایی را از ما تقاضا می‌کرد؛ راه‌هایی که تا آن زمان بی اهمیت نبودند، اما هدف هیچ جنگی نبودند. در این سوی جهان معمولاً جنگ‌ها به غرض اهدافی بر روی زمین و دستیابی بر عمق خشکی سرزمین‌ها انجام می‌شد. فناوری‌های دریانوردی هم چنان نبودند که یک لشکر دریایی قوی بتواند از آن سوی مدیترانه راهی خلیج فارس و دریای سرخ بشود و بجنگد و پیروزمند بازگردد! اما در این لحظه تاریخ همه چیز در حال یک تغییر بزرگ بود و امپراطوری‌های مبتنی بر کنترل دریا در حال جهانی شدن بودند و این اتفاق باعث می‌شد که تمدن‌هایی که بر اساس کنترل زمینی هویت پیدا کرده بودند، با شوک وارد شوند و رو به رکود و ورشکستگی بروند. این آغاز یک تحول بزرگ بود: نظم در حال تغییر بود!

حالا از ۱۵۰۷ میلادی و اشغال جزیره هرمز به مرور و آرام آرام و در یک قرن اخیر با سرعت و شدت زیاد، در ایران این سوال مطرح است که علت عقب ماندگی ایران دشمنان خارجی هستند یا فساد و ضعف داخلی؟ مثال ورشکستگی فروشگاه بین راهی، مثال عجیبی ست که دشمن خارجی را اصل می‌داند اما این دشمن دیگر یک لشکر یا یک بازار نیست، بلکه دست نیافتنی‌ترین لایه تغییری است که برای ورشکسته کردن یک جامعه می‌توان متصور شد: «نظم»!

لذا بسیاری از فسادهایی که امروز در ایران هست، چیزی بیشتر از شیک پوش نبودن فروشنده، تا سنگی که از سوی بچه‌های روستایی به شیشه فروشگاه پرتاب شده و آن فروشگاه را مثل بمب متلاشی می‌کند، تا گوسفندهایی که در سایه رکود و شکست فروشگاه چرت

عصرگاهی می‌زنند نیست. اما این مشکلات اگر حل شوند و ما هم پرچم اصلاح طلبی و عدالت خواهی و شفافیت خواهی را بالاتر از همه پرچم‌ها بر دوش کشیم، باز هم مشکل حل نمی‌شود، و این نکته عجیب این داستان مثالی است. پس سوال اصلی این است که آیا واقعاً راه علاجی برای احیای موقعیت و جغرافیای سیاسی ایران وجود دارد، یا اینکه سرزمین ایران موقعیت خود را از دست داده و جهان واقعاً نظم جغرافیایی برتری را یافته، و ایرانیان باید این تغییر را رسیدن به یک جهان بهتر بپذیرند؟

این یادداشت‌ها درباره روایت نظمی است که در آن ایران مرکز و وسط جهان بود و نظمی که اکنون ایران در حاشیه آن است، و شاید به نظر برخی در حال خشک شدن و پژمرده شدن و به پایان رسیدن باشد. این روزها که تنازعات وسیعی برای تغییر نظم جهانی در جریان است، آیا ممکن است که ایران بتواند کاری به نفع خودش انجام دهد و جایگاه خود را دوباره در نظم جهانی ارتقاء دهد؟ ما این‌جا از سرزمین ایران بزرگ تاریخی تا به امروز و نظم‌هایی که در طول تاریخ بر آن حاکم بوده ست سخن می‌گوییم، و شما با فرصت بزرگی که در دو سه سال آینده پیش روی ملت ایران قرار گرفته، و می‌تواند سرنوشت ما و همه جهان را تغییر بدهد آشنا می‌شوید؛ فرصتی که غرب‌گرایان، نفع خود را در ناشنیده ماندن آن می‌دانند...



← هشت چالش سکونت در سرزمین میانه

● خروج از انحطاط سرزمینی مقدماتی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسین مهدی زاده
(پژوهشگر علوم اجتماعی)

از حدود سه هزار سال قبل که زندگی متمدنانه، وسیع و بزرگ شد و رفت و آمد بین سرزمین‌ها، به عنوان یک ایده برای بالا بردن بهره‌وری زندگی اهمیت پیدا کرد و لشکرکشی و تجارت و زیارت و مهاجرت و سفر و... به بخشی از معنای زندگی روی کره زمین تبدیل شد، سرزمین ایران بین پنج دریای خزر، سیاه، مدیترانه، سرخ و عمان، تبدیل شد به سرزمین میانه جهان؛ و تا همین دو سه قرن اخیر عالم بر محور این سرزمین به شرق و غرب و شمال و جنوب تقسیم می‌شد، و روایت جهان بر محور این جغرافیا انجام می‌شد.

این سرزمین را امروز با نام‌های مختلف می‌توان نام‌گذاری کرد. مثلاً می‌توان همان ایران بزرگ تاریخی که کورش هخامنشی یک پارچه کرد، و یک بار دیگر در دوره ساسانیان نیز به همان اندازه اولیه دست پیدا

کرد دانست. می‌توان با توجه به هویت فرهنگی که از سده اول اسلامی به خود گرفت، آن را ام‌القرای اسلامی و مرکز جغرافیای فرهنگی اسلام و تشکیل امت اسلامی دانست، و می‌توان مثل هارفورد مکیندر پدر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی انگلیسی، آن را سرزمین پنج دریا نامید، یا مثل اروپایی‌های تازه به دوران رسیده آن را خاورمیانه نامید، و یا مثل آمریکایی‌ها جغرافیای فرماندهی مرکزی نیروی دریایی آمریکا سنت‌کام نامید، و یا بر اساس صفحه‌های زمین‌شناسی، آن را غرب آسیا یا نقطه تلاقی سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا نامید و...

اما هر کدام از این‌ها را که به عنوان اسم قبول کنید، سرزمینی را یاد کرده‌اید که آن شیر نشسته در پرچم ایران قدیم را مدنظر داشته‌اید. شیری که پایش در دره سند است و تاجش تاجیکستان است و دمش رود نیل است. پس سرزمین میانه سرزمینی است از سند تا نیل!

این‌جا مرکز جهان است یا میانه؟

برای این منطقه از جهان، یک نزاع تاریخی بین دو استعاره همیشه در جریان بوده است، و تا قبل از دنیای مدرن این استعاره‌ها مسأله‌های اصلی این سرزمین بوده‌اند:

- استعاره اول: اینکه اینجا «مرکز» زمین است.

- استعاره دوم: اینکه اینجا «وسط» و «میانه» جهان است.

واضح است که از قدیم تا به امروز همیشه قدرت و سیاست بر اساس این‌که جهان «مرکز» احتیاج دارد جهان را توصیف کرده، و به صورت تاریخی غلبه با استعاره اول بوده. اما به هر حال تفاوت بنیادین

بین دو استعاره چندان مهم است که نمی توان از آن گذشت.

- در استعاره «این جا مرکز جهان است»، ساکنین این سرزمین می توانند به خاطر مرکز بودن، کل جهان را به عنوان پیرامون خود در نظر بگیرند؛ یعنی بودن همه ملت ها را در نسبت و به نفع بودن خودشان نظر بگیرند، و آن ها را برای منافع خودشان، به دشمنی با هم و به تصورات اشتباه نسبت به یک دیگر سوق دهند، و از این فرصت استفاده کنند و منابع آن ها را به نفع خودشان مصادره سخت یا نرم کنند، و نظریه اجتماعی استیلاء و تضاد زندگی بشر بگسترانند.

- اما در استعاره «اینجا میانه و وسط جهان است»، ساکنین این سرزمین باید به مأموریت خود در قبال دیگر سرزمین ها عمل کنند و واسط صادق و امینی بین ایشان باشند؛ سعی کنند با روایت درست جهان را بسازند، و همه را به درستی به هم وصل کنند تا این ارتباطات درست باشند که باعث ایجاد نظم می شوند، نه قدرت استیلاگری ساکنین این سرزمین. بر این اساس باید سیاست و حکمت عملی شکل می گرفت که همه از سر انسانیت، با دیگر ممالک ارتباط می گرفتند و در جریان این روابط، در دادن دست یاری پیشگام می شدند تا مردم کشورهای چپ و راست و شمال و جنوب هم این صداقت را باور کنند. این اتفاق باید می افتاد تا آن ها نیز راه یاری و دوستی و راستی را برگزینند، و در نهایت از نظریه اجتماعی تا نظریه دولتی شکل بگیرد که یاریگری و تعاون را ایده اصلی معقولی برای بشریت نماید، و متهم به خوش بینی و خیال بودن نشود.

البته واقعیت این است که سلاطین و علم و اخلاق حاکم بر این سرزمین، غالباً طرفدار استعاره اول بوده و این انبیاء بوده اند که سعی کرده اند استعاره دوم را تبیین کنند، و بعد هم آن را روی زمین بسازند و

ملت‌های این سرزمین را به آن دعوت کنند. بنابراین این دو استعاره، می‌تواند یک روایت از منازعه تاریخی انبیاء و طرفداران‌شان با فرعون‌ها و نمرودها و قیصرها و کسری‌ها باشد. انبیاء منادی اصلی این هستند که مردم این منطقه باید خود را «امت وسط و میانه» ببینند، اما مردم نسبت به این دعوت وضعیت یکسانی ندارند. غالباً، هرچه به جانب شرقی این سرزمین‌ها بیاییم، گرایش به ایده «اینجا سرزمین میانه است» بیشتر می‌شود، و هر چه به جانب کرانه‌های مدیترانه می‌روید، گرایش به سمت این که خود را مرکز عالم و حتی مرکز همین سرزمین ببیند بیشتر می‌شود. شاید این را بتوان به عنوان یک تفاوت عمده بین تمدن رومی و ایرانی هم برشمرد.^۱

۲ لشکرکشی غرب و شرق برای فتح قلب تپنده مرکز

بسیاری از لشکرکشی‌های تمدن‌های غربی و شرقی به سمت درون این سرزمین نیز، به خاطر این بود که امکانات در جهان کم بود و قدرت حاکم بر سرزمین میانه نیز تمایل داشت که این جا را مرکز جهان ببیند، تا امکانات جهان را به سمت خودش گسیل کند. به عنوان مثال: راه ابریشم راهی نبود که به تاجران غربی و شرقی اجازه دهد که خودشان از شرق تا غرب را بیمایند و تجارت کنند. تاجران در ورودی‌های سرزمین میانه کالاهای خود را به ساکنین می‌فروختند، و آن‌ها بودند که با اختیار خودشان این کالاها را در جهان به چرخش درمی‌آوردند، و ماهیت آن

۱- هانری کربن در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی اش نوشته بود که «ایرانیان همواره خود را در مرکز جهان تصور می‌کردند، نه از سر غرور بلکه به دلیل درک عمیق از پیوندهای تمدنی داشتند. چرا که این سرزمین فقط یک سرپل برای عبور از شرق به غرب و از شمال به جنوب نبود، بلکه در آن دوران نظم بر جهان حاکم بود که قلب تپنده آن در این سرزمین قرار می‌گرفت.

را برای ملت‌های خریدار روایت می‌کردند. این اتفاق بر سر علم‌ها و فرهنگ‌ها و حتی ادیان نیز می‌افتاد.

واضح است که شرق و غرب و شمال و جنوب دنیا تمایل دارند تا ساکنین این سرزمین بپذیرند که میانه هستند و نه مرکز؛ هر وقت ایده مرکزیت این سرزمین قوت گرفته، ساکنین غرب و شرق تصمیم گرفته‌اند تا برای نجات خودشان حکومت مرکز را از آن خود کنند چنان‌چه اسکندر مقدونی ۲۳۰۰ سال قبل یک‌بار این کار را از جانب غرب انجام داد، و یا چنگیزخان مغول و نوادگانش حدود ۸۰۰ سال قبل از جانب شرق انجام داد.

۳ نزاع درونی؛ «مرکز مرکز» کجا باشد؟

نیازی به توضیح نیست که به همین نسبت درون سرزمین میانه نیز بر سر این‌که پایتخت کجا باشد و چه کسی از نعمت «مرکز مرکز» بودن بهره‌بردار، همیشه دعوا بود. لذا به صورت سنتی بین شرق این سرزمین و غرب آن نزاع دائمی برقرار بود؛ در همه سه هزار سال تمدن، یک قدرت در جانب شرق بود که در فلات ایران اداره می‌شد و یک قدرت در کنار مدیترانه. این دو همیشه با هم نزاع می‌کردند و جنگ دائمی داشتند، و اگرچه بین آن‌ها معمولاً یک موازنه برقرار بود و نمی‌توانستند همدیگر را صورت کامل از میدان به‌درکنند، اما نزاع هم‌تمامی نداشت.

قطعا دیگر لازم نیست که بگوییم قومیت‌ها و خرده‌جغرافیایها و خانواده‌ها هم برای به دست آوردن پایتختی این «مرکز پرنعمت»، همیشه در حال جنگ بوده‌اند. لذا نقشه‌های جنگ‌های ثبت شده تاریخ می‌گوید که بیش از ۹۰ درصد جنگ‌های تاریخ جهان در این منطقه بوده است! بنابراین بودن در این سرزمین برای ساکنین آن، همیشه هم یک

موهبت بوده و هم یک بحران همیشگی! و شاید طولانی‌ترین حرمان و غم حاکم بر این سرزمین، این بوده است که این هم‌سرنوشتی که ساکنین سند تا نیل دارند، به جای این‌که تبدیل به دوستی و رشد و موفقیت و سعادت بشود، به دشمنی و ظلم و فسق بدل شده و راه خروج از آن هم پیدا نمی‌شود.

۴ چالش با مدرنیته: جهانی که دیگر به قلب تپنده سند تا نیل محتاج نیست!

بلایی که مدرنیته بر سرزمین ما آورده است، بلایی سیار عجیب است! مدرنیته معنای سرزمینی ما را بالکل از بین برد، و این چیزی نبود که با اصلاح فساد حاکمان و ساختن مذاهب بتوانیم جبران کنیم! چرا که ما دیگر نه می‌توانستیم میانه جهان باشیم و نه مرکز؛ و بزرگترین بحران امروز ما این است که: پس ما چه هستیم؟

جهان مرکز جدیدی پیدا کرد: اروپا که یک گوشه نشین جغرافیایی است، توانست مرکز جهان بشود! اما چگونه؟ به کمک دریاپایه کردن قدرت، و بی ارزش کردن سرزمین‌های دارای عمق خشکی. لذا چهار قرن است که ما رقابت‌های سنتی درونی خودمان را داریم اما بازیچه مرکز جدید جهانی هم هستیم و نمی‌توانیم راه خروج را پیدا کنیم.

۵ اسرائیل بدسیرت

یک نکته مهم درباره نظامی که دریامداران غربی در منطقه ایجاد کرده‌اند، این است که از زاویه آن‌ها کل سرزمین میانه یک سرزمین هم‌سرنوشت است؛ پس باید این سرزمین اولاً به تفرق و نزاعات مختلف مبتلا باشد، و ثانیاً به عنوان یک مستعمره واحد دیده شود که

یک پایتخت و یک مرکز نمایندگی از سوی تمدن غربی دریایپایه داشته باشد، تا حداکثر کنترل و حداکثر بهره‌وری را بدهد. طبیعی است که این پایتخت باید در کنار مدیترانه باشد، و نقطه اتصال همه سرزمین میانه به دنیای غرب، ابزار وابسته سازی و کنترل و رهبری آن باشد. این نقش بیش از ۷۰ سال است که بر عهده اسرائیل است.

🔥 نفت و بندر عامل ظهور قدرت‌های جدید در منطقه

و شاید اگر نبود معجزه نفت که بار دیگر تمدن جدید را به سرزمین میانه محتاج کرد، تا به حال فاتحه زندگی در این سرزمین‌ها که جزء کمر بند خشک جهان هستند خوانده شده بود. اما همین نفت هم برای همه به یک اندازه موهبت نبود.

آمدن نفت، جغرافیایی را که دارای دو مزیت «نفت» و «بندرگاه ساحلی تجارت انرژی و کالا» بود را ذی نفع تمدن اقیانوس پایه کرد، و آن‌ها را به مرور از هویت خود در سرزمین میانه جدا کرد و پس از جنگ اول و دوم جهانی، کوچک‌های مستقلی شدند که خود یک واحد سیاسی و به قول ما کشور شدند، و تمدن دریایی به آن‌ها نقش و هویت جدید داد. مصداق اصلی این جغرافیا کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس هستند. این کشورها که در نظم طبیعی این منطقه گاهی در حد یک استان یا شهر هم جایگاه نداشتند، حالا کشور شده‌اند و قدرت اثرگذاری در حد کشورهای بزرگ و مهم منطقه را پیدا کرده‌اند. حتی در سال‌های اخیر، بزرگ‌ترین صندوق سرمایه‌گذاری بر فناوری‌های آینده نیز محسوب می‌شوند و برای خودشان در قرون جدید مدرن هم جایگاهی متصور می‌شوند. به این ترتیب، بعد از اسرائیل دومین ذی نفع و حامی نظم دریایپایه، همین کشورهای حاشیه خلیج فارس هستند

که اگرچه مسلمان و جزئی از یک فرهنگ قدیمی هستند، اما در اصل رقیب آن و ذی‌نفع مهم ضعیف ماندن آن هستند. چالش بزرگی است که برای بازگرداندن این قطعه به رویای سرزمین مادری چه باید کرد؟

♥ با استبداد بجنگیم یا استعمار؟

در حالی که همه تمرکز ما در این سال‌ها، مبارزه با استبداد حاکمان مان به کمک سفارت‌خانه‌های انگلیس و روس و فرانسه و اخیراً آمریکا- بوده است، آیا اصلاً گرانیگاه مبارزه برای پیشرفت درون جامعه خودمان بوده؟! وقتی به کشورهای آرام و پیشرفته سفر می‌کنیم، کارمندان و تاجران و معلمانی به مراتب ضعیف‌تر از نمونه‌های مشابه شان در جامعه خودمان را مشاهده می‌کنیم که با همان کارهای نیم بند و حتی غلط خودشان، زندگی بهتر و کشور بهتری دارند. اما چرا ما با استعداد و دردمندی به مراتب بیشتری از آن‌ها نمی‌توانیم مشکل را حل کنیم؟ جواب یک چیز است: مبارزه با استعمار را باید تکیه‌گاه اصلی مبارزه با استبداد و فساد داخلی قرار دهیم.

قبل از شروع دوران مدرن، بازی بزرگ ارتباطات تجاری-نظامی جهان زمینی بود؛ چراکه فناوری ارتباطات آبی بسیار محدود بود و تنها در جهت طبیعی آب‌های آزاد می‌توانستیم کشتی‌رانی کنیم. به این ترتیب هر مسیری یک بار در سال به سمت شرق و یک بار هم به سمت غرب قابل طی کردن بود، پس ما هر سال فقط یک بار می‌توانستیم یک مراوده دریایی را انجام دهیم. اما کشورهای اروپایی با توسعه کشتی‌های بادبانی و بعد استفاده از سوخت در کشتی‌ها، مسیرهای دریایی را به زندگی بشر اضافه کردند. مسیرهایی که هم ارزان‌تر بود، هم به دفعات می‌توانست تکرار شود، و هم در مالکیت هیچ کسی نبود و می‌توانست

یک الگوی جدید از روابط را بر خود بپذیرد. اینجا بود که تمدن‌های تلاش‌وکرکات که مبتنی بر تسلط بر دریاها و اقیانوس‌ها بودند پا به میدان گذاشتند و شبکه نفوذ بکر جدیدی را تأسیس کردند که در تاریخ بشر بی سابقه بود. شبکه‌ای که، نیاز به سرزمین میانه را مدام کم‌تر و کم‌تر می‌کرد، و در نهایت، تیر خلاص را تأسیس کانال سوئز در ۱۸۶۹ به کل این سرزمین وارد کرد. آبراهه‌ای که تجارت جهانی تمدن‌های اقیانوس پایه غربی به منطقه شرق را تا ۹ هزار کیلومتر کاهش می‌داد، این انقلابی به نفع غرب دریامدار و شرق، و به ضرر تمدن‌های خشکی پایه بود. بنابراین از استعمار اول که پرتغال و اسپانیا بود، تا استعمار انگلستان و فرانسه و پس از آن استعمار فعلی آمریکایی، ما با یک تمدن دریامدار طرف هستیم که قدرت خود را از طریق دریاها به دست می‌آورد. استعمار سرزمین‌های دارای عمق خشکی و مزیت خشکی را ناامن و پر اختلاف و ازهم بریده کرده تا روی شعله کم منازعات داخلی بسوزند و نتوانند تمدن‌های بری را به میدان رقابت با تمدن‌های بحری بازگردانند.

🔥 چالش سخت با آینده

اخبار حکایت از آن دارد که نظم برآمده از بازی‌های بزرگ قرن نوزدهم و بیستم تمدن بحری رو به فرسایش گذاشته، و قرن جدید به دلایل مختلف نیاز به بازتنظیم بزرگ جهان دارد، و لذا بنا دارد تا نظم جهانی را بدون اجازه ما تغییر دهد. در این موقعیت، ساکنین سرزمین میانه به دو دسته تقسیم شده‌اند:

- کسانی که فکر می‌کنند نظم تمدن اقیانوس پایه مدرن برای آن‌ها هم آب دارد و هم نان؛ و با پیوستن به آن و جدا شدن از سرزمین میانه و اسلام مشکل شان حل می‌شود و نیاز به جنگ با تمدن غربی ندارند!

مصر در کنار کانال سوئز، کشورهای حاشیه خلیج فارس و حتی ترکیه از آن جهت که واجد سرزمین آناتولی است، مهم‌ترین آن‌ها هستند. نظام آموزش استعماری هم سعی کرده است برای همه ملت‌ها هویت‌های باستانی ناسیونالیستی درست کند، و آن را تکیه گاه مدرن شدن و فراموشی هویت هم سرنوشت با سرزمین میانه بکند. این گروه در روابط درونی سرزمینی هم به نظریات مرکز- پیرامون گرایش دارند، و از هیچ فرصتی برای توسعه منفعت‌طلبی اقتصادی و سیاسی در کشورهای دیگر نمی‌گذرند و لذا بانی اصلی یک پارچه نشدن هویت و سیاسی و فرهنگی این منطقه هستند.

• کسانی که به لحاظ ایمانی و یا مشاهده میدانی به این باور رسیده‌اند که تمدن دریاپایه حقارت و آشفستگی سرزمینی آن‌ها را می‌خواهد، و اجازه توسعه را به آن‌ها نخواهد داد. این گروه که امروز بر محوریت ایران در حال توسعه هستند، به محور مقاومت موسوم شده‌اند و تلاش می‌کنند که با احیاء سرزمین میانه در قالب یک انقلاب همه‌جانبه در جغرافیای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، هم رؤیای آرامش و برادری را به درون سرزمین بازگردانند، و هم در بلندمدت، نظم‌گرگ صفتانه حاکم بر دنیا را به یک نظم انسانی که وعده بزرگ ادیان ابراهیمی بوده است بدل کنند. آیت الله خامنه ای به عنوان معمار بازی بزرگ این محور، پس از شهادت سیدحسن نصرالله فرمانده بزرگ این جبهه در عمق غرب اسلامی، از این محور با عنوان «محور نصرالله» یاد کرد!

• نکته

ایمانوئل والرشتاین در کتاب تأثیرگذار خود «نظام جهان مدرن»، به تحلیل ساختار نابرابر اقتصاد جهانی می‌پردازد، و نظریه «نظام جهانی» را ارائه می‌دهد. او جهان را به سه منطقه اصلی تقسیم می‌کند: «مرکز،

نیمه پیرامون، پیرامون». این تقسیم بندی بیان گر یک ساختار سلسله مراتبی در نظم جهانی است که بر اساس روابط نابرابر اقتصادی و سلطه طلبانه میان کشورها شکل گرفته است. (والرشتاین، ۱۹۷۴).

کشورهای مرکز (که غالباً شامل کشورهای پیشرفته و صنعتی غربی می شوند)، به دلیل در اختیار داشتن سرمایه فناوری های پیشرفته و زیر ساخت های توسعه یافته، نقشی مسلط و تصمیم گیرنده در اقتصاد جهانی ایفا می کنند. این کشورها با بهره گیری از مواد خام و نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی، بیشترین منافع و سود را در این نظام نابرابر به دست می آورند. سلطه کشورهای مرکز بر جریان تولید و توزیع جهانی به گونه ای است که آن ها را قادر می سازد موتور محرک اقتصاد جهانی باشند؛ در حالی که ثروت و منابع سایر بخش های سیستم را به سود خود جذب می کنند.

در طرف مقابل، کشورهای پیرامونی که اکثراً شامل جوامع کم توسعه یا توسعه نیافته هستند، در موقعیتی ضعیف و وابسته قرار دارند. نقش اصلی آن ها در نظام جهانی، تأمین مواد خام و نیروی کار ارزان برای نیازهای تولیدی کشورهای مرکز است. با این حال به دلیل دریافت پایین ترین سهم از ارزش افزوده در چرخه تولید جهانی، این کشورها بیشتر در وضعیت وابسته و استثمار شده باقی می ماندند.

کشورهای نیمه پیرامونی که در میانه این ساختار سلسله مراتبی قرار گرفته اند، موقعیتی دوگانه دارند. آن ها هم به عنوان مصرف کننده و بهره بردار از منابع کشورهای پیرامونی عمل می کنند، و هم خود تحت سلطه و نفوذ کشورهای مرکز قرار دارند. این موقعیت بینابینی باعث می شود که این کشورها جایگاهی پیچیده در نظام جهانی داشته باشند و هم نقش استثمار کننده و هم استثمارشونده را ایفا کنند.

(والرشتاین و همکاران، ۱۹۸۲).

این چارچوب تحلیل که توسط والرشتاین ارائه شده است، ساختار نظام‌مند نابرابری جهانی را به وضوح نشان می‌دهد و بر روابط اقتصادی و قدرت جهانی به عنوان موتورهای حفظ و بازتولید این نظام تأکید دارد.^۲



← زیست بوم نوآوری سرزمین میانه

قدرت یافتن جامعه ایران، نیازمند کشف الگوی منحصر به فرد فناوری منطقه خودمان است؛ چیزی شبیه به انقلاب صنعتی ایرانی.

مهندس سیدامیرحسین کمالی
(طراح کسب و کار، مدیر زیست بوم فناوری «بادوام»)

● مقدمه

سرزمین میانه در طول تاریخ همواره بین دو نگاه «مرکزیت» و «میانگی» در نوسان بوده است. امروز با فرسایش نظم دریای پناه غربی، فرصتی تاریخی برای احیای نقش میانگی این سرزمین و ایجاد الگویی نوین از زیست تمدنی پدید آمده است. اما باید بدانیم که بسیاری از الگوهای مدرنیته غربی، به خاطر نظم خاص حاکم بر فرصت‌ها و تهدیدهای تمدن غرب مرکز ایجاد شده، و با عوض شدن کانون‌های قدرت و مناسبات باید در آن الگوها تجدید نظر کرد. این تجدید نظر همیشه به معنای حذف و اضافه کردن صفر و صدی الگوها نیست.

تولید یا اصلاح الگوها گاهی شبیه آشپزی است. الگوها را باید پخت و پز کرد. مثلاً در پخت شیرینی‌ها، گاهی با مواد اولیه بسیار شبیه به هم، تنها با کم و زیاد کردن اندازه مواد و نهایتاً، اضافه و کم کردن چند ماده اولیه فرعی، شما با طعم‌های مختلفی مواجه می‌شوید که مثلاً یکی بسیار پرفروش و مناسب با سلامت جامعه است، و دیگری طرفدارانی بسیار خاص و محدود دارد.

الگوهای صنعت، ارتباطات، مدیریت، نهادهای علمی و پژوهشی، ابزارهای فرهنگی و هنری، الگوهای معماری و شهرسازی، مناسبات اقتصادی، برنامه‌های امنیت غذایی و سلامت و... همه و همه تحت تأثیر این تغییر سرمشق، قطعاً دستخوش تغییر خواهند شد. اما این که دقیقاً چه خواهند شد، چیزی نیست که ما آدم‌های معمولی از قبل بتوانیم آن را تصور کنیم. ما باید دست به تجربه و بازآفرینی بزنیم تا این الگوهای جدید خلق شوند. اصطلاح «زیست بوم نوآوری» در دهه‌های اخیر، برای این مأموریت و این اتفاق کاربرد پیدا کرده است.

امروز هر کجای جهان که بروید، متوجه این هستید که نظم سابق در حال فروپاشی است: ضعف آمریکا برای رهبری امنیت و نظم جهان، کرونا و ترمز جهان حقیقی و برآمدن فضای مجازی و شبکه‌ای شدن جهان، تلاش چین شرقی برای تغییر موازنه به نفع خودش، درگیری اروپا و روسیه برای تضعیف همدیگر، جنگ جبهه مقاومت با اسرائیل، تلاش ترکیه برای نئو عثمانی‌گری و خیلی اتفاقات ریز و درشت دیگر، همه و همه در کنار این است که هر ملتی برای خودش یک زیست بوم نوآوری ایجاد کرده است، و بخشی از نیروی انسانی خودش را به طراحی این الگوهای جدید و معطوف به تحولات گماشته است.

همه جای دنیا تب نوآوری و استارت‌آپ کردن در جوانان موج می‌زند و

شرکت‌های بزرگ و دولت‌ها بر روی این گروه‌های پرریسک که معمولاً کمتر از ۱۰ درصد از تلاش‌های آن‌ها واقعاً به نوآوری مثمرتر منتهی می‌شود، با دست و دلبازی سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ دلیل واضح است: این زیست بوم‌ها انسان‌های نوآور و ماجراجو و کاوشگر را به خلق الگوها و ابزارهایی برای تغییر نظم به نفع ایده و طرح خود و یا حتی منافع خواهی آن ملت سوق می‌دهند. این مهم برای جبهه مقاومت هم به معنای این است که آن‌ها نیز باید یک زیست بوم نوآوری مورد نیاز خود را ایجاد کنند تا الگوها و ابزارهای مورد نیاز آن‌ها و متمایز کننده آن‌ها از دیگر مراکز قدرت را ایجاد کنند.

برهمن اساس چند نکته مهم و اساسی یادآوری می‌شود:

● نکاتی درباره نوآوری و فناوری

🔥 فناوری بنیان مهم قدرت در حوزه‌های تمدنی است. فناوری‌ها امور جامعه را تسهیل می‌کنند و شبکه بازرگانی با صادر کردن محصولات فناورانه شما، باعث ایجاد اعتماد و مشروعیت در ذهن ملت‌ها می‌شود. حوزه فناوری سرزمین میانه اساساً یک حوزه وابسته، مقلد و مونتاژی و حتی مصرفی است که گلوگاه‌های آن در خدمت و کنترل شبکه فناوری غربی است. خودکفایی، یکی از راه‌های آغازین برای یک ملت است که بتواند به تمایز فناورانه خودش با غرب فکر کند، و ایجاد تمایز آغاز خودکفایی واقعی است. خودکفایی واقعی وقتی حاصل می‌شود که این تمایز تبدیل به قطبی از صنعت در جهان بشود. این اتفاق در صنایع نظامی ایران افتاده است؛ به طور مثال: در حالی که دو قطب آمریکایی و روسی در صنایع نظامی بر روی ادوات گران قیمت پیچیده و کشتار جمعی سرمایه گذاری کرده بودند، ایران

با سرمایه گذاری بر روی صنایع موشکی و پهبادی «کوچک مقیاس نقطه زن»، ادواتی را تولید کرد که هر جا محور مقاومت شکل بگیرد بتواند با استفاده از آن در مقابل «بزرگ‌های بی‌رحم» سطحی از مقاومت را ایجاد کند. مقاومتی که باعث شود جنگ بزرگ و فراگیر به صرفه نباشد و پیوند اقتصاد جنگ و سیاستمداران جنگ طلب غربی به چالش کشیده شود. زیست بوم‌های نوآوری‌های فناورانه باید آن قدر به کار خود ادامه دهند تا برای حوزه تمدن و قدرت خود، کارآمدی مستقل از کارآمدی غرب و شرق تولید کنند. والا جبهه مقاومت به یک نظم مستقل از نظم غربی و شرقی بدل نمی‌شود. این تمایز است که جبهه مقاومت را به یک قدرت بدل می‌کند.

❖ یکی از راه‌ها برای پیدا کردن اصول حاکم زیست بوم نوآوری تمدن در سرزمین میانه، این است که به تنش‌هایی که دیگر مراکز قدرت در حال انجام آن هستند با دقت بنگریم، و در مقایسه با آن‌ها و توجه به تمایزی که ما به دنبال آن هستیم، به ساخت زیست بوم نوآوری خودمان دست بزنیم. مثلاً یک نکته مهم در مشاهده زیست بوم نوآوری شرق - از هند و پاکستان تا چین- این است که: با اینکه علم اقتصاد و صنعت غربی سال‌هاست اثبات می‌کنند که تولید در مقیاس بزرگ سودآورتر از مقیاس کوچک است، اما شرق به شدت به سمت صنایع کوچک تمایل دارد. چرا؟ حتماً دلایل زیادی وجود دارد، مثلاً اینکه کوچک‌ها فناوری‌ها را با سرعت و تنوع بیشتری بهینه می‌کنند، و همیشه یکی از گزینه‌های اصلی برای رشد فناوری هستند. یعنی صنایع بزرگ با انتخاب از میان آن‌ها، پیدا می‌کنند که کدام یک از این روش‌ها و فناوری‌ها، ارزش تولید در مقیاس بزرگ و برای زمان‌های بلندمدت دارند. سرمایه گذاری بر روی فناوری‌های کوچک،

یک سرمایه گذاری بنیادین برای کسانی است که وابسته بوده‌اند و حلالی خواهند مستقل شوند، و به عنوان یک بازی ساز به میدان جهانی وارد شوند.

دومین مسئله ای که باعث شده است که شرق به سمت فناوری‌های کوچک برود، این است که فناوری‌های کوچک، با تعلق پیدا کردن به کارگاه‌های کوچک، باعث بالا رفتن سودآوری آن‌ها و در نتیجه بالا رفتن سطح رفاه طبقات پایین جامعه می‌شود، و آن‌ها را نیز در معرض تلاش برای کارها و نقش‌های بزرگ و تأثیرگذار قرار می‌دهد، و آن‌ها را در ساخت کشور سهیم می‌کند. در حالی که صنایع بزرگ، به علت وابستگی به فناوری‌های امتحان پس داده، به سوی فناوری‌های پیچیده و دانش بنیان غربی می‌روند، و به این ترتیب در معرض این هستند که در دام تقلید و وابستگی قرار بگیرند، و سود را بین گروه خاص وابسته و پر مصرف و طبقه کارگر، با حداقل دستمزد به صورت ناعادلانه تقسیم می‌کنند. چین از آن جایی که می‌خواهد طبقات بیشتری را به سمت کنش بین‌المللی به نفع چین ترغیب کند، به این نکته توجه می‌کند. چین حمایت از فناوری‌های کوچک مقیاس را شروع کرده است، تا عده بیشتری از مردم از ضعف دنیای کارگری خلاص شوند. چین به دنبال این است که با همین روش تا سال ۲۰۲۵ پانصد میلیون نفر را از فقر مطلق خارج کند، تا آن‌ها نیز به جرگه نیروی انسانی تندپرواز و جهانی‌اندیش چینی ملحق شوند! پس سرمایه گذاری بر فناوری صنایع کارگاهی، یک سرمایه گذاری در جهت رشد نیروی انسانی است.

شاید یکی از معانی اقتصاد مردمی و مشارکت دادن مردم در اقتصاد همین باشد.

«ممکن است بعضی از صاحب نظران و به اصطلاح تئوریسین‌های اقتصادی بگویند: «آقا نمی‌شود؛ اگر بخواهید به پیشرفت اقتصادی دست پیدا کنید، ناچار باید فاصله طبقاتی را قبول کنید و بپذیرید.» این جاست که ما عرض می‌کنیم: «نوآوری» نباید خیال کنیم که نسخه‌های اقتصادی غرب، آخرین حد دستاورد بشری است؛ نه این هم یک نسخه ای است، دوره ای دارد؛ آن دوره طی می‌شود و فکر تازه و فکر نویی به میدان وارد می‌شود. بگردید آن فکر نو را پیدا کنید؛ شاخص باید این باشد.»^۳

سومین نکته این است که چین به خوبی می‌فهمد که مثل غرب نمی‌تواند کالا را در مبدأ تولید کند و از راه‌های دریایی - که از حاکمیت ملت‌ها آزاد است و در کنترل نیروی دریایی آمریکاست - به هر کجای جهان و با هر قیمتی ارسال کند. او باید برای قدرت گرفتن بر روی راه‌های زمینی سرمایه گذاری کند که همان راه‌های معروف جاده ابریشم و ادویه ... است. در مسیر راه‌های زمینی، کالاها در راه مقصد از کشورهای مختلفی رد می‌شوند و آن کشورها هم مطالبه این را می‌کنند که در سود اشتغال آفرین و صنعتی آن سهیم شوند، والا با چین در تجارت شراکت بلندمدت نخواهند کرد. پس چین به فناوری‌هایی نیاز دارد که چالاک و متنوع باشند تا بتواند در مقابل خواسته‌های صنعت‌گران بین راه مقاومت کند. کارخانه‌های بزرگ نمی‌توانند چنین با سرعت تغییر مسیر بدهند و محصولات خود را تنوع ببخشند، به همین دلیل چین حتی به سمت صنایع خانگی و روستایی و حتی «دست ساز فناورانه» رفته است. اما برای این مهم،

۲- آیت الله خامنه ای - ۸۷/۱/۱ حرم رضوی

باید از ماجراجویی صنعتی و کاوش‌های علمی به نفع این مدل از صنعت حمایت کند. به همین دلیل، زیست‌بوم نوآوری شرقی، نظام مالکیت معنوی آن‌ها و شبکه توزیع دانش آن‌ها از این مدل حمایت می‌کند، تا جوانان چینی به سمت آن ترغیب شوند و این برنامه اقتصاد سیاسی چین را تقویت کنند.

جبهه مقاومت در سرزمین میانه هم باید با دقت در زیست‌بوم صنعت و نوآوری شرق و غرب، اصول خود برای ساخت زیست‌بوم نوآوری تمدن جدید در سرزمین میانه را کشف کند. چیزی که -متأسفانه- مثلاً در زیست‌بوم نوآوری دهه ۹۰ ایران مورد غفلت قرار گرفت، و این زیست‌بوم بیشتر به سمت محصولات دیجیتال رفت، لذا در چنبره صنعتی و فرهنگی غربی قرار گرفت و نه تنها نتوانست از جبهه مقاومت حمایت کند، بلکه دستاوردهای اولیه داخلی آن در ایران نیز به مرور رو به ناهمسازی گذاشت. مثلاً در مسائل ۱۴۰۱، بخش بزرگی از نیروی انسانی حاضر در این زیست‌بوم و شرکت‌های نام‌آور آن، به صراحت از تحول سیاسی به نفع غرب حمایت کرد و حتی بعد از آن دست به مهاجرت گسترده از ایران زد. به لحاظ صنعتی نیز مثلاً تاکسی‌های اینترنتی که ابتدا افتخار اشتغال‌زایی کشور تلقی می‌شد، به مرور بلای جان کارگاه‌های صنعتی شد و در آلودگی هوای زمستان ۱۴۰۳، تعداد بالای این تاکسی‌ها و مردم وابسته به اشتغال از طریق آن، در آلودگی هوای کلان شهرها سهم به‌سزایی داشتند. این‌ها یعنی زیست‌بوم نوآوری ما به درستی و به سوی مقاصد حساب شده‌ای شتاب داده نمی‌شوند. سکوهای فروشگاهی دیگرهم باعث از بین رفتن خرده‌فروشی و حتی نابودی بنگاه‌های نحیف مثل صنعت پوشاک و برخی صنایع داخلی به نفع صنایع بلوغ یافته چینی

و پاکستانی و غیره شدند. سیر جمع این اکوسیستم باعث رشد زیست بوم صنعت و تولید و شبکه تأمین کالای ایران به عنوان کانون خودآگاهی به احیاء سرزمین میانه نشد، و امروز این زیست بوم پس از یک دهه حرکت در مسیر خلاف جهت، با حق به جانبی مردم ایران را از دنبال کردن تمایز خود با غرب، نکوهش می‌کند.

🔴 آنچه یک جامعه را به سمت قدرت پیش می‌برد، بازارهای مالی نیست بلکه رشد علمی و فناوری است.

جمهوری اسلامی وارث یک اقتصاد بزرگ اما عملاً وابسته به غرب است که از دوران پهلوی - که ایران را هاب منطقه ای توسعه غربی کرده بود- ایجاد شده، و حالا این اقتصاد به نقطه ای رسیده است که مردمش از تولید کنار گذاشته شده اند، شبکه توزیع و تأمین تجاری اش به دست سرمایه‌سالاران افتاده، و در رشد فناوری نیز به سمت فضای مجازی و کسب و کارهای روبنایی و خدماتی جهت‌دهی شده است، و مردم از طریق سفته‌بازی امور خود را می‌گذرانند. سفته بازی یعنی مردم از طریق فروش و اجاره امتیازهای خود کسب درآمد می‌کنند، و سرمایه حاصله را در بازارهایی مثل طلا، ارز و رمزارز، بورس، زمین، ماشین و... می‌گردانند، تا شاید از تورم و قمار سودی کاذب کسب کنند. بخشی هم به بازارهای دلالی دیجیتال ملحق شده‌اند و از این طریق درآمد غیر مؤثر در اقتصاد ملی کسب می‌کنند. سرمایه‌داری بازتولید شده پس از انقلاب که حسرت زده از سرمایه‌داری قبل انقلاب است هم بیشتر از اینکه به دنبال ارتقاء صنعتی ایران باشد، در دوغ و دوشاب و پفک و پیلا سرمایه‌گذاری می‌کند، واز بلند پروازی به نفع آرمان ملی‌اش انصراف داده است.

ما در روزهای مرگ میراث گذشته هستیم و این می‌تواند یک

تهدید باشد یا یک فرصت؛ تهدید این است که فکر کنیم رشد فقط در همراهی با غرب است، در حالی که اگر خوب به اطرافمان نگاه کنیم، نظم غربی در منطقه ما فقط کشورهای بسته و در خدمت غرب رامی خواهد، و هیچ کشوری هنوز نتوانسته است با قرار گرفتن در پازل غرب، به عزت و استقلال برسد. فرصت از آن جهت که اگر از این پیچ تاریخی استفاده کنیم و ریل را تغییر دهیم، می توانیم مسیر متمایز خودمان را آغاز کنیم. اصول کلی این تغییر تا حدی واضح است و با ورود کسانی که به آرمان انقلاب اسلامی جبهه مقاومت ایران قوی و مقتدر معتقد هستند، قابل شناسایی است. بر روی این اصول می توان زیست بوم نوآوری تمدن سرزمین میانه را بنیان گذاشت.^۴

- زیست بوم نوآوری سرزمین میانه -



← پوست اندازی مدام نظم جهانی

موفقیت ایران در به چالش کشیدن غرب و ارائه الگوی جدید نظم جهانی، می تواند به پایان سه قرن سلطه غرب بر نظام بین الملل منجر شود.

اشکان شاه محمدی
(پژوهشگر جغرافیا سیاسی)

● مقدمه

هنری کسینجر، این دیپلمات کهنه کار آمریکایی، در کتاب خود «نظم جهانی، تأملی در ویژگی ملت ها و جریان تاریخ»، خاطره ای معنادار را روایت می کند: «در سال ۱۹۶۱ که مدرسی جوان در دانشگاه بودم، به هنگام ایراد یک سخنرانی در شهر کانزاس، به دیدار هری ترومن رئیس جمهوری وقت آمریکا رفتم. از او پرسیدم که به چه چیزی بیش از همه در دوران ریاست جمهوری خود افتخار می کند؟ و او پاسخ داد: «این که ما کاملاً بردشمنان خود پیروز شدیم و سپس آن ها را به جامعه ملت ها بازگرداندیم. گمان می کنم که فقط

آمریکا است که می‌تواند چنین کاری بکند.» ترومن که از قدرت فراوان آمریکا آگاه بود، بیش از هر چیز به ارزش‌های انسانی و دموکراتیک خود می‌بالید. وی به شدت علاقه‌مند بود که آمریکا را بیش از آن که به خاطر پیروزی در جنگ به یاد می‌آورند، به دلیل برقراری صلح به خاطر بسپارند.»

«صلح» در جهان چه مخاطراتی دارد که حفظ آن برای کسینجر تا این میزان مهم است؟ این پرسش زمانی اهمیت می‌یابد که بدانیم صلح در تعریف اروپایی و مدرنش، نه یک وضعیت طبیعی، بلکه محصول تنش میان قدرت‌هاست. به عبارت دیگر، صلح همواره در سایه تهدید و تنش شکل می‌گیرد. پس برای فهم این که صلح در سطح جهانی چیست و چگونه ممکن خواهد بود، ابتدا باید به مسأله آرایش قدرت‌های جهانی و تنش میان آن‌ها نگاه کنیم. در غیر این صورت صلح بی معنی خواهد بود و بیش از آن که هدفی واقعی باشد، سرابی فریب‌انگیز خواهد بود.

در تجربه تاریخی چند قرن اخیرمان، آرایش قدرت‌های جهانی را می‌توان در پنج دسته صورت‌بندی کرد. این پنج دسته استقرایی بوده و نظم منطقی ندارند.

- ❶ نظم هژمونیک که در آن یک قدرت برتر قواعد را تعیین می‌کند.
- ❷ نظم مهارکنندگی که در آن قدرت‌های بزرگ یک‌دیگر را مهار می‌کنند.
- ❸ نظم کنسرتی که در آن چند قدرت بزرگ با همکاری چند دیگر قواعد را تعیین می‌کنند.
- ❹ نظم موازنه‌ای معکوس که در آن ائتلاف‌های رقیب شکل می‌گیرد.

🔥 نظم بی‌ساختار که در آن هیچ الگوی مشخصی از توزیع قدرت وجود ندارد.

آن‌چه امروز با آن مواجه هستیم، نوع اول نظم یعنی نظم هژمونیک است. اما این نظم هژمونیک به یک‌باره و یک‌شبه به وجود نیامده است. برای فهم بهتر آن و چالش‌های پیش روی آن، نیاز است تا ریشه‌های تاریخی آن را بررسی کنیم. (ریشه‌هایی که به گذار از نظم بریتانیایی به نظم آمریکایی برمی‌گردد.)

● تاریخچه نظم بریتانیایی

ریشه‌های تاریخی نظم بریتانیایی داستان پیچیده‌ای از تکامل مفهوم توازن قوا در روابط بین‌الملل است. این داستان با صلح وستفاليا در ۱۶۴۸ آغاز می‌شود (زمانی که قدرت‌های اروپایی پس از جنگ‌های طولانی مذهبی به این نتیجه رسیدند که هیچ کدام توان نابودی کامل دیگری را ندارند. این درک واقع بینانه از محدودیت‌های قدرت، سنگ بنای اولیه مفهوم توازن قوا را شکل داد.)

یک قرن بعد، جنگ‌های هفت ساله (۱۷۶۳-۱۷۵۷) این مفهوم را از سطح اروپا به سطح جهانی گسترش داد. رقابت شدید بریتانیا و فرانسه در این دوره نشان داد که حتی در مقیاس جهانی نیز، هیچ قدرتی نمی‌تواند به تنهایی بر همه چیز مسلط شود. این درس مهم به تدریج به شکل‌گیری یک اصل اساسی انجامید: ضرورت حفظ توازن قوا نه تنها در اروپا، بلکه در سطح جهانی.

سرانجام، کنگره وین در ۱۸۱۵ این درس‌های تاریخی را ر قالب یک نظم بین‌المللی جدید تدوین کرد. این کنگره با تثبیت صلح در اروپا، عملاً قاره را به منطقه‌ای امن برای قدرت‌های بزرگ تبدیل کرد، اما

همزمان باعث شد تنش‌ها و رقابت‌ها به سایر نقاط جهان منتقل شود. به این ترتیب در حالی که اروپا از ثبات نسبی برخوردار بود، بقیه جهان به عرصه رقابت و استعمار قدرت‌های اروپایی تبدیل شد.

نظم بریتانیایی بر دو اصل اساسی استوار بود: توازن قوا و دیپلماسی چند جانبه. در این نظم، بریتانیا به عنوان قدرت برتر دریایی نقش موازنه گر را ایفا کرد، اما هرگز به دنبال سلطه مطلق نبود. در عوض با حفظ توازن میان قدرت‌های اروپایی و مدیریت رقابت‌ها از طریق دیپلماسی چندجانبه، نظم را پایه گذاری کرد که بیش از یک قرن دوام آورد. این نظم با پذیرش واقعیت محدودیت قدرت و ضرورت همزیستی قدرت‌ها، به جای تلاش برای حذف رقبای، بر مدیریت رقابت‌ها تأکید داشت. کنگره وین در ۱۸۱۵، نقطه اوج این نظم بود که با تثبیت صلح در اروپا، زمینه را برای گسترش نفوذ قدرت‌های اروپایی در سطح جهان فراهم کرد.

داستان چگونگی کنترل جهان توسط بریتانیا، روایت هوشمندانه‌ای از ترکیب قدرت دریایی و استعمار است. نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، همچون شبکه‌ای عظیم از تنگه جبل الطارق تا کانال سوئز، از دماغه امید نیک تا تنگه مالاکا را تحت کنترل داشت؛ و این برتری دریایی به بریتانیا امکان می‌داد تا مسیرهای حیاتی تجارت جهانی را کنترل کند. اما این تنها بخشی از داستان بود؛ بخش دیگر، شبکه گسترده مستعمرات بریتانیا از هند تا آفریقا بود که نه تنها منابع طبیعی و نیروی کار ارزان را در اختیار بریتانیا قرار می‌دادند، بلکه بازارهای مصرف برای کالاهای بریتانیایی و پایگاه‌های نظامی برای کنترل مناطق استراتژیک را نیز فراهم می‌کردند. این دو مکانیسم در کنار هم، سیستمی پیچیده از وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی

ایجاد می‌کردند که به بریتانیا امکان می‌داد ضمن حفظ موازنه قوا در اروپا، منافع جهانی خود را نیز تامین کند و برای بیش از یک قرن نقش «موازنه‌گر جهانی» را ایفا کند.

● ماجرای نظم آمریکایی و نقش مقاومت ایران

ریشه‌های نظم آمریکایی داستان جاه طلبی قدرتی است که از همان ابتدا به دنبال هژمونی بود. این داستان با دکتربین مونرو در قرن نوزدهم آغاز شد. زمانی که ایالات متحده با شعار «آمریکا برای آمریکایی‌ها و اروپا برای اروپاییان» اولین نشانه‌های طلبی خود را نشان داد. اما این شعار، بیش از آن‌که نشان‌دهنده انزوای طلبی باشد، بیان‌گر ذهنیت سیاستمداران آمریکایی بود که از همان ابتدا به دنبال هژمونی، حداقل در سطح قاره آمریکا بودند.

این جاه طلبی را می‌توان در حمایت ایالات متحده از انقلاب‌های آمریکای لاتین در قرن نوزدهم به خوبی مشاهده کرد. از انقلاب توسن لوورتور در هائیتی تا مبارزات سیمون بولیوار و برناردو اوهرینگینز، ایالات متحده از هر جنبشی که می‌توانست قدرت اروپاییان را در قاره آمریکا تضعیف کند، حمایت می‌کرد. هدف روشن بود: تبدیل شدن به قدرت بلامنازع در کل قاره آمریکا. این الگوی رفتاری (یعنی تضعیف رقبا و گسترش نفوذ و تبدیل شدن به هژمون)، پس از جنگ جهانی دوم در مقیاس جهانی تکرار شد. این بار ایالات متحده با ابزارهایی چون: طرح مارشال، پیمان ناتو و نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، همان هدف قدیمی را اما این بار در سطح جهانی دنبال می‌کرد: هژمونی مطلق. به عبارت دیگر، آنچه در قرن نوزدهم در مقیاس قاره ای آزموده شده بود، اکنون در مقیاس

جهانی اجرا می‌شد.

نظم آمریکایی برای کنترل و تداوم سلطه خود از دو مکانیسم اصلی استفاده می‌کرد: نهادهای بین‌المللی و دلار. این مکانیسم‌ها به آمریکا امکان می‌داد تا از طریق محاصره و فشار اقتصادی، مخالفان خود را کنترل و در نهایت به فروپاشی بکشاند. نهادهایی چون: سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اگرچه ظاهراً بین‌المللی بودند، اما در واقع ابزاری برای چینش مهره‌های شطرنج قدرت آمریکا محسوب می‌شدند. در این بازی پیچیده، گاه قیمت نفت باید به قدری پایین می‌آمد تا رقیب اصلی ورشکسته شود، و در عوض به متحدان نفتی امتیازهای دیگری داده می‌شد. این نحوه چینش مهره‌ها توسط آمریکا، ساختاری به هم تنیده و پیچیده را در جهان خلق کرد که همه کشورها به هم متصل بودند و دیگر هیچ کشوری نمی‌توانست مستقل تصمیم بگیرد؛ حتی در مورد مسائل داخلی خود.

تفاوت‌های نظم بریتانیایی و آمریکایی رامی‌توان در سه سطح اساسی بررسی کرد:

- در نگرش به قدرت، نظم بریتانیایی بر اساس موازنه قوا و چندجانبه گرایی عمل می‌کرد، در حالی که نظم آمریکایی به دنبال هژمونی مطلق و یک‌جانبه گرایی بود. بریتانیا به عنوان موازنه‌گر در نظام بین‌الملل عمل می‌کرد و اجازه می‌داد قدرت‌های دیگر نیز نقش آفرینی کنند، اما آمریکا به دنبال تسلط کامل و حذف رقبای بالقوه بود.

- در شیوه اعمال قدرت نیز تفاوت‌های اساسی وجود داشت: نظم بریتانیایی متکی بر استعمار مستقیم و کنترل فیزیکی دریاها بود،

در حالی که نظم آمریکایی از طریق نهادهای بین‌المللی و ابزارهای اقتصادی مانند دلار اعمال قدرت می‌کرد. این تفاوت نشان دهنده گذار از شیوه‌های سنتی اعمال قدرت به شیوه‌های مدرن و پیچیده‌تر است.

- در نهایت، در ابزارهای کنترل نیز تفاوت چشمگیری وجود داشت: بریتانیا از ترکیب قدرت دریایی و استعمار استفاده می‌کرد، در حالی که آمریکا شبکه‌ای پیچیده از وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی را از طریق نهادهای بین‌المللی و نظام مالی جهانی ایجاد کرد که امکان کنترل غیر مستقیم اما مؤثرتر را فراهم می‌ساخت.

چالش‌های نظم آمریکایی را می‌توان در سه سطح اساسی بررسی کرد:

- **در سطح داخلی:** آمریکا با افول اقتصادی و بحران مشروعیت مواجه است. کاهش توان‌مندی صنعتی و قدرت رقابت تولیدی، کسری موازنه تجاری، افزایش بدهی‌ها و توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت، نشانه‌های روشنی از افول اقتصادی آمریکا هستند. همزمان، بحران مشروعیت داخلی و تضعیف قدرت نظامی این کشور نیز مشهود است.

- **در سطح خارجی:** ظهور قدرت‌های جدید به ویژه چین و روسیه، چالش جدی برای هژمونی آمریکا ایجاد کرده است. چین با رشد اقتصادی خیره‌کننده، افزایش قدرت نظامی و نفوذ سیاسی خود، به رقیبی جدی برای آمریکا تبدیل شده است. روسیه نیز با احیای قدرت نظامی و نفوذ سیاسی خود به ویژه در اتحاد با چین، چالشی استراتژیک برای نظم آمریکایی محسوب می‌شود.

• **در سطح ساختاری:** تغییر ماهیت قدرت در عصر دیجیتال و جهانی شدن، چالش‌های جدیدی را پیش روی نظم آمریکایی قرار داده است. ظهور تهدیدات جدید مانند تروریسم، تغییرات اقلیمی و پاندمی‌هایی مانند کووید-۱۹، نشان داده که قدرت نظامی و اقتصادی به تنهایی برای حفظ نظم جهانی کافی نیست. این چالش‌های چندوجهی، توانایی آمریکا برای مدیریت نظم جهانی را به طور جدی به چالش کشیده است. به عبارت دیگر، این چالش‌ها هژمون بودن آمریکا، این تنها مزیت آمریکا را به چالش کشیدند، که یعنی به چالش کشیدن هستی جهانی آمریکا.

نقش ایران در تحول نظم جهانی را می‌توان در چارچوب مقاومت در برابر هژمونی آمریکایی تحلیل کرد. بر اساس منابع موجود، جمهوری اسلامی ایران با ارائه الگویی متفاوت از نظم جهانی، به چالش کشیدن نظم آمریکایی را در دستور کار خود قرار داده است. این چالش از دو بعد ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک قابل بررسی است. در بعد ایدئولوژیک، ایران با احیای آگاهی اسلامی و طرح ایده انقلاب دینی فراگیر، به دنبال پایان دادن به سه قرن سلطه غرب بر جهان است. در بعد ژئوپلیتیکی، موقعیت استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه و توانایی آن در شکل دهی به ائتلاف‌های منطقه‌ای، این کشور را به یکی از مهم‌ترین چالش‌گران نظم آمریکایی تبدیل کرده است. به عبارت دیگر، ایران نه تنها نظم موجود را به چالش می‌کشد، بلکه با ارائه الگویی جایگزین مبتنی بر مقاومت و عدالت جهانی، به دنبال شکل دهی به نظمی جدید است.

● نتیجه‌گیری

تحول نظم جهانی از نظم بریتانیایی به نظم آمریکایی داستان گذار از یک نظم چندجانبه مبتنی بر توازن قوا به نظامی تک قطبی مبتنی بر هژمونی است. این گذار که با جنگ جهانی دوم آغاز شد، نتیجه دو روند موازی بود: افول تدریجی قدرت‌های اروپایی و ظهور آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی

چشم انداز آینده نظم جهانی با چالش‌های جدی روبروست؛ افول اقتصادی آمریکا، ظهور قدرت‌های جدید مانند چین و روسیه و تغییر ماهیت قدرت در عصر دیجیتال، همگی نشان از گذار به نظامی جدید دارند. این نظم جدید احتمالاً چند قطبی خواهد بود اما شکل دقیق آن هنوز مشخص نیست.

در این میان، ایران با موقعیت ژئوپلیتیک منحصربه‌فرد و ایدئولوژی مقاومت خود، می‌تواند نقش مهمی در شکل‌دهی به نظم آینده ایفا کند. ایران نه تنها نظم آمریکایی را به چالش می‌کشد، بلکه با ارائه الگویی جایگزین مبتنی بر عدالت و مقاومت، به دنبال مشارکت در ساخت نظامی جدید است. موفقیت این تلاش‌ها می‌تواند به پایان سه قرن سلطه غرب بر نظام بین‌الملل منجر شود.^۵

آیا تا به حال دیده یا شنیده‌اید که مغازه بین راهی پررونقی که ابتدای جاده محلی قرار داشته، با ساخت بزرگراه جدید و تغییر مسیر آمد و شد مردم از رونق افتاده باشد؟ اوایل که بزرگراه افتتاح می‌شود صاحب مغازه جاده قدیم سعی می‌کند به روی خودش نیاورد. اما به زودی نگرانی‌ها شروع می‌شود؛ چرا که به هر حال مشتری‌ها کم شده‌اند. او هنوز نمی‌خواهد تغییر را باور کند، پس به فروشنده مغازه گلایه می‌کند که زیاد خوش برخورد نیست و قفسه‌ها مرتب نیستند. ابتدا سیاست تشویقی برای او می‌گذارد: به او پورسانت می‌دهد، به او پیشنهاد مشارکت در سود فروشگاه می‌دهد، اما او در عوض بیشتر به سرو وضعش برسد و قفسه‌ها را همیشه مرتب و تمیز کند؛ اما متوجه می‌شود که فروشنده حتی صبح‌ها دیرتر از قبل مغازه را باز می‌کند، عصرها هم زودتر مغازه را می‌بندد. مالک فروشگاه عصبانی می‌شود. فروشنده قسم می‌خورد که مشتری نیست؛ من اینجا فقط مگس می‌پرانم! اما صاحب فروشگاه باور نمی‌کند و او را اخراج می‌کند، و فروشنده جدید می‌آورد. تابلوی نئونی بزرگتر می‌زند، چراغانی می‌کند، و دستشویی‌های فروشگاه را سنگ مرمر می‌کند، و صابون مایع با بوی توت فرنگی در دستشویی می‌گذارد! به اتوبوس‌ها رشوه می‌دهد که از جاده قدیم بیایند، اما آنها قبول نمی‌کنند. بنابراین، اوضاع روز به روز بدتر می‌شود، تا اینکه یک روز بچه‌های ده مجاور شیشه‌های مغازه را می‌شکنند...



مرکز مطالعات
پیشرفت عماد